



آقا سردار پور محمد حسین خوشنویس اسفہانی فسر خواندہ بہ (دولت یار جنگ بہادر)

در روزگار یله و یسیم سهریاری و تحت جهانداری و امین پاسدار
کشور و کن آراسته بود بتارک و قزو برز و پیراسته بود به پلارک
تیغ و گرز بادشاه سپهر بارگاه فراوان سپاه مرزبان نجر و
نمدار و خدیو بزرگ کامگار مهر سپهر دانش و بزرگوار و ماه
آسمان منیش و کشورداری فروغ اختر بخشندگی و دریاد
و فرور گوهر کردون شکوهی و فزهی براننده تحت فرمانمائی
و فرارنده بخت کشور آرائی (نواب) کامیاب والا
فتح جنگ نظام الدوله نظام الملک آصفجاه که
بلندی شهر یایش روز افزون و بدخواستش از سرنگون باد
شکارش این نامه که نامیده است بدستان ترک تازان
بند در آغاز سال کهنار و سه سد و یک تازی بنام نیروان
پاک آغاز شد و بیاریهای بی پایان او در پایانهای سال کهنار
و سه سد و سه تازی انجام یافت *

روائی این نامہ از سومی نواب دولت یار جنگ بہادر دہلی
سپر و کیا فی مشر زجاگیر بی. مرزبان. شد
ماہ دوم سال یکزار و سہ صد و نود و تازی و یکزار و ہشتاد و نود و دو و پنجا

PUBLISHED FOR THE AUTHOR

NAWAB DOWLAT YAR JANG BAHADOOR

BY

Messrs JEHANGIER B. MARZBAN & Co.,

BOMBAY.

۱۸۷۰

*This History of India is Registered under
Section 51 of 1867.*

[ALL RIGHTS RESERVED]

این نامہ کہ در تاریخ ہند است در مسی ازیومی این بیت و پنجم
سال یکزار و ہشتاد و ہشت و ہفت و نجا ہست شد

چشمداشت نامه نگار

چون آهنگ نامه نگار و نگارش نامه داستان
ترکستان هند انجمنه اندیشه های چندمی بود که از
آنها یکی بدست آوردن سودی بود برای خود را
روی سپارش رجستر کردن آن تاگزیری می نمود
و گرچه در خامه رو هند سرکار انگریز و سرکار
نظام دکن این نامه رجستر و سپارش شد
مگر چونکه کارخانه های چاپ و باسمه و مانند
آنها چه سرکاری چه سوداگری در دیگر کشور
های رومی زمین نیز بسیار میباشند پس درباره
چاپ و باسمه نشدن این نامه در کشورها سیکه
برای سپارنش و رجستر کردن آن دستوری
نیست چشمداشت نامه نگار بر دوسوی است

یکی بردستی آیین وادگرانه کار گزاران مسرکار
 شاهپنشان و خسروان و شاهان و راجگان کشور
 و خداوندان و بزرگان هر سرزمین است که در
 کارخانه چاپ و باسمه و مانند آنها برپاست
 دیگری برگزشت و جوالمزومی دارندگان و کار
 فرمایان کارخانه های چاپ و باسمه است در
 کشوران دیگر که از ریزراندک سودی که در چاپ
 نمودن این نامه برای خود اندیشند بهمنون
 زیان بسیاری برای نامه نگار نشوند
 پس از آن هرگونه امیدی که هست بر وادگری
 پاک نژدان بزرگ است و پس که نکوکار را
 بیادشش و بد کردار را کیفی رساند-

سیاری دیوان مہربان این نامہ کہ نامیدہ است

دانشگاہ
ترکستان و کرو اور وہ
خانم میرزا نصر اللہ خان فیضی فرخاندہ
بہ دولت با جناب اور
در خانخانہ خانی

نواب نامہ نگار و نیکو فیضی و نشان یورچا آہ استہ کرو



ویاچه این نامه که بنام نردوان پاک است از چهار گفتار است
است.

تخمین گفتار در انگیزه گره آوری و نخارش این نامه.

و بیجا
انگیزه اسباب

دومین گفتار در برتری دانش و استمان بر دانشهای
دیگر.

سومین گفتار در انگیزه نهادن نام (داستان ترکازان هند)
بر این نامه.

چهارمین گفتار در انگیزه نخارش این نام

در فارسی ساده -
 نخستین گفتار و راکیزه کرد آوری و نگارش این نامه
 راکیزه کرد آوری این نامه چندین چیز است که بجز نگارشش
 از آنها که ترک تر و نخستین از همه است در نجیب
 گزارش نمی یابد و آن این است که یکدو سال پس از
 آنکه از ایران به آهنگ جهانگردی برون شدم تا آن هنگام
 که بنگارشش این نامه آغاز نمودم همیشه درین اندیشه
 بودم که چنان کاری بکنم که هم برای فرزندان زاد بوم من
 از مغان شایسته نوپیدی تواند بود و هم چاکری پسندیده
 بزبان فارسی باشد که زبان نیگان من است آنگاه
 از چندین روشی که یاد کردن آنها اینک بکار نیست
 نگارشش تاریخ هند را برگزیدم زیرا که چنین دانستم که
 داستان هند بگونه که من میخواهم بدهم همشهریان

بجز نگارشش
 از مغان شایسته
 نوپیدی تواند بود

بسیار خوش داشت و این نیز بر کسی پوشیده نیست که
 بزرگی هر زبان و ناز و سر بلندی آن بسته بشماره
 دانشنامه هائی است که در آن نوشته شده.

چندانکه در زبانی شماره نامه هائی که دانشش مختارش
 پیرفته بیشتر باشد شکوه و بزرگی و توانندی آن بیشتر
 خواهد بود.

پس از آنکه این کار را برگزیدیم تا چند سال این اندیشه
 مرا از نگارش آن بازداشت که چون بزرگی امید
 نیست کار بدین دشواری را با دست تنها چگونه میتوان
 از پیش برداشت و چون در آن سالها به آموزگار
 و هم نشینی بندگان والا (نواب فتح جنک نظام الدوله)
 نظام الملک آصفیاه میر محبوب علیخان بهادر نامزد
 بودم و بیشتر هنگام رادر دربار بلند بچاکری (حضور پر نور

بزرگوار و صاحب

ویسایچه

میسر داختم ان انداچه تا اندازة شکر فی کار کار افتاد
سرا انجام چند هفته پس از آنکه تحت نشینی همایون بندگان سرکار
ایشان در روزگار آموزگاری بنده بسر رسید یک روز
اندیشیدم که اگر امروز که این کار را بنماخیم آغازش
نموده بودم اگر هر روز چند روزه هم نگذاشته بودم تا کنون انجام
یافته بود و کمر بستم که دست بدان زخم
باز چند ماه گزشت که هر روز آغاز نمودن آنرا بفرود افکندم
تا یک روز با خود گفتم که کار از کردن انجام می نیرود نه از
اندیشیدن پس دردم برخاستم و دست بدامن یار
آفریدگار خود زده نامه هائیکه در دانش و استان و در دستان
خودم بودند بیرون آورده یکجا گرد نمودم و از نامه های نامور که
به زبان انگریزی درین دانش نگاشته شده اند هر چه
در کار بود و ندانستم از جاهانی که برای فروش داشتند

انداچه (خیال داران)
بنامیم (قصه و آواز)
زده (نظم)

دیباچه

خواستم و پس از آمدن آنها افتادم در میان همه و از
آنچه خوی بیشتر نویسندگان خاور زمین است که همه
رویدادهای بیپرده را هم آفاش ^{بکند} سینمایند پهلوتی نموده
آنچه را که بدل و نگاه خودم پسند و درست آمد فراهم
نمودم و چون روزگاران پادشاهان باستان بند را
در آن گاه چنانکه باید در دست گذاشتم به از آن سلیمان
آغاز نموده آنرا در چهار کاخ با انجام رسانیدم
پس از آن باز یاری خدا فرستاد آنرا نیز در یک
کاخ سامان نهاده بدان افزودم -
این را نیز گوشه دوستان گرامی خود میکنم که تا آن دم که
شمارش به چهار کاخ پایان رسید هرگز باتنی گفتگو به آنرا
در میان نیاوردم و دوستان و آشنایان من آن گاه
آگهی یافتند که همچنین نامه از درستی پدیدار گردیده

بفایده نوشت
در
کتاب

ویاچه

که سر چهار کاخ برای چاپ شدن آماده بودند و این کار را
بیشتر از آن روی کردم که کسیرا در انبازی آن یارای دم
زدن نماید و همه بدانند که هیچکس را از پیچروی در نگارش
آن دستی نبوده و اگر نجات نامه نگار در نگارش آن
غلطی یا لغزشی راه یافته باشد آنرا از خود من دانند.
چون نامه هانی که هنگام گردآوری این نامه در دست
داشتم بیشتر انگریزی میباشند و نگاشتن انگریزی در وا
های فارسی به آنگونه که بهمان آواز که در انگریزی دارد شنا
شود اندکی دشوار است از پیروی از نگارش نام آن
نامه با پوزش میجوایم -

دومین گفتار در برتری دانش دانستان

بر دانشهای دیگر

چون این خود آشکار است که هر دانشی که باشد ارزش

دیباچه

آن فراخور آن پایه آنست که مرد را دارای چنان سرمایه میسازد
که انجمن با را برای گرفتن سودی از آن نیازمند دیدار او نگردد
یا آنکه مرد از رگیز آن برای خود سودهایی پیدا میکند که هم
دست مایه بازیافت سهام آن آسایش زندگانی و آرامش
تسانی و روانی او خواهند بود.

پس ارزش دانش و دانش دانسان را با ازان دیگر دانش ها
باید سنجید و دانست که برای بازیافت سرمایه های آنچه گفته شد
تا چه اندازه است.

چون این دانسته شد این هم باید گفته شود که پاره دانشها
تیز هستند که اگر چه نمایشهاشان در آشکار از شمار باز
اند همچون پرده شب بازی و چشم بندی و بازیگری و در ^{این} ^{دانش}
کوئی و مانند اینها که همه افسانه مانند و اینروزها در فرنگستان
برای نمایش آنها چنان سامان با نهاده اند که به ^{این} ^{دانش} ^{های}

دانش گوی (تغالی)
بوی (بیات)

دیباچه

در بیان
ویس و رستم

بازگیرخانه های گونگون همچون (تیاثر و سگرش) و اینها در
گروانیده اند و سودهای آنها هم تانی میباشند و هم روان
(چنانکه بارها شد که مغزمن از انبوهی کارهای سرکار
و خانگی به پریشانی اندکی گرویده بود و از رفتن یک شب
در بازگیرخانه (تیاثر) روز دیگرش چنان مغز خود را آماده
به گونه کار یافتیم که گویا خستگی را بادل و مغزمن بهرگز
آشنائی نبوده) مگر باز به یک از آنها را هم پیش (تایخ)
نمیستوان گذاشت و پایه آنها را هم در این نمیتوان
برداشت زیرا که این آشکار است که اگر مانده آنچه
در داستان است که سرگزشت پیشینان باشد در
بازگیرخانه ها بگونه که افسانه ها نموده میشوند از در نمایش درآیند
در همه چیز برتر و بهتر و پسندیده تر از آنها خواهد بود -
یار ما این دارد و آن نیز هم -

ویاچه

از اینها گذشته از دانشهای گوناگونی که تاکنون به آینه
دریافت مردمی گونه چهره آبناک در افکنده اند هر یک
در جای خود گذشته از نیکی های فراوانی که در مشرت
خود دارد دارنده خود را همچون بازیافت چند سود بسیار کردند
و گیر نیز میباشند که برخی از آنها رهائی است از تاریکی
نادانی و گمراهی - رسیدن است بپایه های بلند رسا
و بخردی - گزرانیدنست روزگار زندگی را با آسایش
و ارجبندی و پرآبرویی - و سرآمد همه یک اندازه شناسا
است پاک یزدان بزرگ و آفریدگار خود را گر چو که دانش
داستان گذشته گان و سرگزشت باستان پیشینان
آنچنان است که در همگی آنچه نگارش یافت بویژه در دانش
سود انجمن برتری شگرفی بر دیگر دانشها دارد منش
نامه نگار از آغاز کار با آنکه ره آموزی سوی دانشهای

رساله
تاریخی
موسیقی

بستان
تعمیر

ویاچہ

دیگر را فراتر ز انحراف خود از دست نداد پامی جهان نور و سوسے
بیشتر بشاہراہ داستان شناسی و داستان سرائی نہاد
باور کردن آنچه نگاشته شد بسیار آسان است و بہ
بیمچروی سراز آن باز نمیتوان زد زیرا کہ هیچ دانشی بہ
تہنائی نمیتواند دانشمند خود را لبوی آہام بلند بنیش و
آگہی رسا بلا برد و آشکار است کہ برای این کار
نیازمند ہمراہی یک دانش یا دانشہای دیگری است
مگردانی و آگہی از رویدادہای گذشتہ چنان است کہ
بی انبازی دانش وگیری مرد را از یاد ہار و برہرگونہ
دانشی بہرہ ور میگردداند

در چنبرہ آفرینش میان جانورانی کہ بر روی زمین بہ
جنبش اندرند تا جاتی کہ چشم خرد کار کرده ازگونہ ہر دم
برتر و بہتر و پاکیزہ تری بنگاہ ہوش در نیامدہ و این نیز

ویاچه

کتاب
پاییزه تری (تشنه)
مجموعه از اشرف انوار

براستی پیوسته که دستاویز بزرگ مهمتری و پاییزه تری این
فرگونه از بگزر دانش و فرماندهی است که پادشاهی باشد
و اگر نیک نگریسته شود دانسته میگردد که باز یافت سرفرازها
(از درآمدن به پیشگاه فرماندهی و بچاکری تحت شهریار)
روزی آنکس است که از آگهی سرگزشتهای رفته گان
همیش های ژرف و آزمایشهای شگرف بهره روزگار
شده باشد و از پهلوی داستانهای باستان کارشناسها
درست اندوخته بود چنانکه میتوان گفت که دانای یک دانش
تنها برگزیده آباء بلند دستوری بزرگ بر نیامده و از نیوس
هم از داستان گزشته دانسته شده که همیشه آن پایه بلند
بدست کسانی افتاده که مایه ارجمند داستان شناسی
زبور شایستگی آراسته شان نموده -

هم اکنون در انجمن های کنگاشس دربار پامی همه شنیده

ویاچ

اروپا که کارستان از رگزر همین گونه کشور رانی چنانکه
باید و شاید بالا گرفته آن کسان دست نشاندۀ فرماندی میباشند
که از کارهای جهانی که تاکنون آمده و رفته اند آگهی بسزائی
بدست آورده اند نه آنکه مهندس تنها یا ستاره شناس
خشک یا ایارور و مانند اینها بوند

آری فرزانشان نیز شایسته پایه دستوری بزرگ بستند
مگر از میان آن گروه نیز برگز آنکه در دانش داستان
دستی نداشته بدان جایگاه سر بلند نشده است و اگر
شده است هم آن چاکری را درست سرانجام دادن
توانسته است و پیش از آنکه از چشیدن چاشنی میوه پارس
شاید آن کامی شیرین نماید از تنه سامانهای که فراهم شده
بخوان داستان شناس او بوده اند به آنچه آن اسبیب
و کوشی برخورد که بناگزی با تلخ کامی از کار در افتاده است

ایارور (محاسب و شوق)

از تنه سبزی بنی در این کوشی

بمگاه (بوام)
تصادف و مدغم

ویاچ

از آنجا که کارهای کیهان و کیهانیان که در گاه با و همگام است
گوناگون از در پیدائی هویدا میگردد تا یک اندازه پرزور
همانند یکدیگرند اگر روزی از کار و بار کشور فرکار بسیار
بزرگ دشوار سختی پیش آید هنگامی با پایان آسانی نگیزیده
در نور دیده میگردد و با درستی و آرامی انجام میاید که کار فرما
آن در دانش و استکان دست رسائی داشته باشد چه
از رویدادهای نو پدید کتر روی نموده که مانند آن یا نزدیک
بماند آن بسی در روزگار ان باستان پدید نیامده و
در و استکان نامه با آغازش نشده باشد و درست یا نادرست
در چاره سازی آنها کوششها هویدا نگشته باشد و از اینجا
که فرزانشان فرموده اند که داستان آنچنان اوستادی است
که هر چه بیاموزاند همه آزمایشهای پرسودی میباشند که اگر
با هم در پمانندی اندکی پس و پیش و در توانندی چیزی کم و بیش

ویاچہ

پونڈ در انرایشس ہوش و خرد و پرورش دانش و پیش
ہمہ رسانند۔

سومین گفتار در انگیزہ نهادن نام داستان

ترک تازان ہند برای نامہ

چنین می پندارم کہ از روزیکہ بر روی زمین نامہ ہا نگاشتن و

ناجا بر آن ہا گذاشتہ شدہ اند بجز یک دو نامہ کہ در فارسی

نوشتہ شدہ کمتر نامہ است کہ نام خود را مانند این نامہ چنانکہ

ہست یافتہ باشد۔

نام داستان ترک تازان ہند برای این نامہ کہ من بیار

یزدان نوشتہ ام جامہ است بر بالای آن کہ اگر در زمی

روزگار سد ہزار مانند آنرا بدوزد کیش ازین چست تر

نخواہد افتاد زیر کشور ہندوستان از روزیکہ باین نام شناختہ

شدہ میستوان گفت کہ تا کنون ہرگز از زادگان خاک

ویاچه

خود پادشاه شیفته همیشه از بیرون گروهی آمده بزرگان
 آنها زیر نگین فرمان خود در آورده و نژاد او پادشاهی
 این کشور پرداخته تا گرفتار گروه دیگری نشده اند که
 باز از بیرون آمده اند و بروی هم فرقه همیشه چراگاه ترکستان
 برونی و یخاگران بیگانه بوده است.

از رایان هند که پادشاهان باستان این کشور مذکوره
 که داستان شان را باور توان کرد کهن ترمی نداریم و اگر
 سراسر کردار شان در داستان هم آمده باشد
 (بیش ازین نیست که پس از ساده گردانیدن سرگزشت
 شان از آرایشهای افسانه مانند سخن پردازی) باز از
 همان داستان براستی خواهد پیوست که آنان نیز از
 بیرون آمده اند.

برای کسانی که کشورستان اروپا را آید که بگر...

ویاچ

ایرین میدادند باور کردن این گفتار به سپیدی دشوار است
که بن بود آن رای را که در روزگار باستان به بند
آمده بنیاد پادشاهی در این سرزمین برافراشت بن
بود همان رای دانند که از جای خود بسوی بانتر جنبش نمود
و از راه خشکی و تری رفته رفته به انگلند رسید و از آنجا
از راه دریا بافرایش نام (وینس) از سوی شاهنشاهی
انگلند که این کشور را اکنون زیر فرمان خود دارد به
هند آمده اینک پادشاهی کشوری پردازد -
از مردمانیکه می مانند در گوشه و کنار کشور دکن که از
دورترین بخشهای هند است هندی تری نداریم و
از زبانشان ماها شنیده میشود که فارسی نماند -
مردم تلنگ که خودشان و زبانشان هر دو را تلنگی می نامند
مانند فارسی زبانان مدراس (وارا) را دیره و دوره

این کتاب در دسترس است
(در دسترس است و بسیار)

ویاچ

میکوبند که در همان چمها بکار میسازند که دارا در فارسی گفته میشود
و از این یکی آشکار میشود که در روزگار باستان نیز این
تا دورترین کشورهای هند را تا روزگاران دراز زیر فرمان
داشته اند

اگرچه ازین گونه چیزها بسیارند که همه رهنمون این میباشند
که پادشاهان هند همیشه از بیرون بوده اند مگر من از آنها
از آزوی میگزرم که نجارش آنها همه بدرازی سخن میکشند
و ماروشنگهای روشن تری در دست هستند که راستی
این گفتار را با کوتاهی سخن بسی بهتر و اینماید و از آنها هم به
نجارش یکی بسته میکنم -

این یکی خود مانند خورشید روشن است که در میان کینه
جانور بویزه گویا که مردمی گوناگون باشد همچنان جدائی روشنی
پدیدار است که چشم خرد را خیره و مغز انداچه را تیره میکند

ویاچ

چنانکه اگر از هرگونه جانوری چه پرند و چه پرنده و درنده شماره
ثرفی فراهم کنند و از میان آنها بخوانند یکی را بجای دیگر
بدان سان و انمایند که ششمانه نشود هرگز شوا^ت نخواهد بود
همچنین اگر همه مردم گوی زمین را بهین سان آزمایشی
نمایند روی کامیابی نمودار نتواند شد و گرچه این زمین
بی پایانی و دستگاه توانائی آفریدگار جهان است (و از همین
رنگز گفته شد که چشم خود را خیره و مغز اندام را تیره سکودند
مگر اینکه خواهش نگارند در رخارش این گفتار اینجا پیش
از این نبود که بودن آن جدائی را که آشکار است بر همه
و انماید و چون آن جدائی بیدیه اندیشه همه هویدانشین
از جدائی دیگری سرکند که از آن روشنتر باشد و آن همین
جدائی است که میان مردم بر کشور از دیگر کشورها هستی
پزیرفته -

ع
صحت

ع
صحت

ویاچہ

برای و انمود ساختن این یکی نیز به سبب چگونہ روشن گری نیازی نیست چه پیدا است کہ ہرگز یک مرد چینی را نمیتوان گفت کہ این زاوہ خاک ایران یا روس یا افغانستان یا سینا یا فرانس یا انگلند یا المان یا نمہ است و یا آنکہ از مردم امریک و یا افریک است۔

برکہ در مردم شناسی نگاہش اندکی درست باشد و مردم ہر کشور را اثر فنگریستہ باشد درین سخن نیست کہ مرد ہر کشور را تا بگرد خواهد دانست کہ از کجا است سیتوان گفت کہ دانش مردم شناسی کہ آن را (علم قیافہ) میگویند گنجایشش تا باندکی بیش ازین نتواند بود چه آنمایہ گنجایشی کہ برای آن و انمودہ اند شدنی نیست و ناشوایی آن نیز آشکار است از آنزوی کہ شناختن خوبی و کواسی بہر مرد از دیدن آسج^۱ چہرہ و بالا و

ویاچه

ریخت پیکره آتشچی او چنانکه جامی دیگر یاد شده بشکامی سوا
 تواند بود که چندین تن همانند او را از آغاز پیدایش تا دم
 مرگ در هر گونه رفتار و کردار و کیش و کنش آزموده و
 همه را در هر گونه بکسان یافته باشند و این یکی روشن
 شد که بر همه گوی زمین دو تن همتا و همانند نیستند پس
 در میان این گفتار این نیز درست شد و برستی پوت
 که دانش مردم شناسی همین گونه است که نامه نگار گشت
 نه بدانسان که دیگران نگاشته اند -

چون دانسته شد که این جداییهای دوگانه که نگار شیافت
 تختینش در میان مردمی گونه و دوینش در میان مردمان
 کشورهای گوناگون هستی دارد اکنون میرویم بر سر نگارش
 آن انگیزه که نامه نگار را بر آن داشت که نامه (داستان
 ترک تازان همد) را بر این نامه خود گذاشت و آن

ویاچ

این است که مردم هر کشور که در کشور دیگر دیده شود پیش
از آنکه سخن گوید بیدیه مردم هوشیار شناخته میشود که از
کجاست و مردم هند چنین اند که اگر در کشور دیگر
دیده شوند تا سخن نگویند یا کسی شناسانی ایشان نکند
هرگز دانسته نمی شوند که از کجا آیند زیرا که در میان مردم
که اکنون در هند هندوستانی خوانده میشوند آملایه و گوئی
یا خود بسیار گوئی نمودار است که برای چند گونه نشان
باید جستجو نمود و دانست که بون اینها از کجاست و چون
نامه نگار از همین با دانست که این مردم نژاد گروه پاس
کونا گوتند که بتاخت و تاز این کشور آمده تخت پادشاهی
انرا بدست آورده فرمان رانده اند تا نیر دست دیگری
شده اند که او نیز چنانکه گفته شد از بیرون آمده از آزوی
که چیزی جز راستی با خامه اش سر و کار نداشت نام ناست

شناسانی ایشان

دیباچه

خود را داستان ترکمندان هند گزاشت و گرچه در میان
 مردم هند هنگام نشستن درگاری آتشی و نیز هنگام آوردن
 نمودن براسب و درگاری گاوی از جاتی بجائی و از
 شهری بشهری همچنین مردم هم در هر جا که ده و روستا
 بود دیده شدند که آشکار بود که باید زاوه خاک بپند
 باشند مگر از چهرشان هرگز این هویدا نگشت که گاهی پادشاه
 هم کرده باشند

چهارمین گفتار در انگیزه نگارش این نامه

در فارسی ساده

چندانکه می اندیشم یادم نیاید که پیش ازین تاکنون گاهی
 بدین مایه شگفتی در افتاده باشم که اکنون افتاده ام
 چه و نمودن انگیزه برای کارهایی است که نه از روی
 راستی و درستی انجام یافته باشند و مرا باید اینک

وسااحت

برای کاری که از روی راستی و درستی انجام داده‌ام
انگیزه و انعام.

نخارشش برنامه که از تراوشش خامه مرو ایرانی بود اگر
در فارسی ناب باشد درست است و برای آن ^ن و ^ن
هیچگونه انگیزه در کار نیست که آن کاریت بجا و کردار
بسنزایان اگر خبر آن بود هر آینه باید که انگیزه برای آن آورد
شود.

بیش از هزار و دوسد سال است که سخنوران
ایرانی داد سخن سرانی داده اند و نامه های بسیار در
هر گونه دانش نگاشته اند مگر در زبان تازی ناب یا
در فارسی آینه و نیکو متن هیچکدامشان برشتی
آن کار و نازیبانی آن کردار و زیانهای بیشمار که از
گناه ...

ویاچ

بر نخورده است -

شگفت تر اینکه آن میوه های تلخ زهرناک ناگوار که نهال
آبیرش زبان بیگانه برای ایشان بار آورده بشگاه
بجاش ایشان پسندیده گشته در منش سر تا سرشان
خوش افتاده و با آخشج شان سازگار گردیده اند
نی - در یکی انجامین کلک راست رفتار مرا لغزشی
دست داد چه آن میوه ها جز آنکه با آخشج شان سازگار
نگردیده در آخشج شان زهنمون چندین درد پای بیدرمان
نیر شده اند بیش ازین نیست که منش ایشان با آن
دردها خو گرفته است

شاید برخی بدل بگزینند که اینگونه گفتار بنده گزاف
است پیوده مگر چنان نیست اگر نخواهم می توانم بسیار
از آن دردها را که از رگزر همان دانستگیر روزگار مردم

بجز زلف (سایه)

ویاچه

ایران شده اند بشمارم مگر آنکه این از دوروی کار اسامی
نیست یکی آنکه این وییاچه آهنا به گنجایش ندارد
که آهنا را درین توان گناشت دیگری آنکه اگر آنچه
شنیده میشود راست باشد درایش یکی از آن دور
های بیدرمان در یکی خاک ایران اینست که هر کس
سخنی بگوید که بهم راست باشد و بهم سودمند همه
اگر در ایران است یا باید کشته شود یا بگریزد و اگر
بیرون باشد خوش روست برای هر که بریزد چنانکه
نار گار نزدیک پانزده سال پیش دو نامه در زبان
فارسی آینه نوشته است که کیش نامیده است
به گزر روزگار در ایران - و دیگری شش - چاره دروکار
در ایران - و چون برود پند از بخار شهبانی که همه هم
ش

ویاچه

با آنکه بدیباپا و کشورها از ایران دور افتاده در گوشه است از
حیدرآباد و کن به مینواتی و گنای خنجره است باز از نیم
جان آنها را بیرون نداده است که مبادا آنچه میگویند
دروغ نباشد

انگیزه نگارشش آن دو نامه و دوسه نامه دیگر در فارسی
آمیخته این بود که چون مردم تا این پایان خواهش بند
را بفارسی ناب بنگرند چنین گمان نکنند که آن ^{بگنجینه} آمیخته
نارسانی بنده است در فارسی آمیخته و چون امروز
تحت داری و شاهنشاهی کشور ایران آراسته است
بهستی ناصرالدین شاه که پادشاهی است وادگرو
باورم دوست و چاکر نواز و بنده تیر از خانه زادان مینوات
خاکسار آن خسرو بخرد آگاه دل است که آواره گردیده
از

ویاچیه

ایران شده اند بشمارم مگر آنکه این از دوروی کار آسانی
نیست یکی آنکه این وییاچیه آئناپه گنجایش ندارد
که آهن را درین توان گناشت دیگری آنکه اگر آنچه
شمنیده پیشود راست باشد درایش یکی از آن درود
بای بیدرمان در همگی خاک ایران اینست که هر کس
سخنی بگوید که هم راست باشد و هم سودمند همه
اگر در ایران است یا باید کشته شود یا بگیریزد و اگر
بیرون باشد خوشش رواست برای هر که بریزد چنانکه
نام نگار نزدیک پانزده سال پیش دو نامه در زبان
فارسی آینه نوشته شده است که کیش نامیده است
به گزر روزگار در ایران - و دیگریش - چاره دروکار
در ایران - و چون بر دو پند از نگار شهانی که همه هم
راست بیباشند و هم سودمند همگی مردمان آن کشور

ویاچه

با آنکه بدریاها و کشورها از ایران دور افتاده در گوشه از
 حیدرآباد و کن به بیواتی و گسای خزیده است باز انیم
 جان آنها را بیرون نداده است که سباده آنچه میگویند
 دروغ نباشد

انگیزه بخارشی آن دو نامه و دوسه نامه دیگر در فارسی
 آینه این بود که چون مردم تا این پایان خواهش بند
 را بفارسی ناب بگردن چنین گمان نکنند که آن آینه
 نرسائی بنده است در فارسی آینه و چون امروز
 تحت دارائی و شاهنشاهی کشور ایران آراسته است
 به پستی ناصرالدین شاه که پادشاهی است و او گرو
 باورم دوست و چاکر نواز و بنده نیز از خانه زادان بیوات
 خاکسار آن خسرو بخرد آگاه دل است که آواره گردیده
 با پایان دلیری آن هر دو نامه را بیاری این دو دار پس از

بدریا

ویاچه

چاپ نمودن این و برخی نامه های سروا و دیگر چاپ خواهد نمود
 پشت گرمی خوی شایسته شاهانه و پایان دادگرمی بی گرانه بندگان
 سرکار بایون ایشان از کسی باکی هم نخواهد داشت و اگر چه
 آنچه بر زبانهاست راست هم باشد

چون از یکی از دروهای بیدرمان که از رگزر آمیزش زبان
 بیگانه و چار مردم ایران شده گوشه زده شد بدین سخن
 که شاید آن راست نباشد دلم میخواهد که بکارش یکی دیگر
 بپردازم و از آن یکی با بود که براتی تنها سرمایه سده در بیدر
 زبان کار دیگر شده باشند تا این نیز آشکار شود که آنچه گفته
 کز آن نبود گرنخت باید ایضا بگویم که کالی برستی آن
 بر خواهند خورد که هم از نهاد آموزندگی مردم اروپ آگاه و هم
 از سامان هوش و خود دارای اندکی دستگاه باشند
 یکی از دروهای بیدرمانیکه از آمیزش زبان بیگانه بکلوی جان

سخن سرزنش و استهزا

ویاچه

ایرانیان را گرفته و میفشارد اینست که فرزندان آن
 خاک را ناگزیر گردانیده است که تخم دانش آموزی خود
 را بر زمین زندگی چنان بپاشند که هرگز ریشه نکند و
 کچه نماند.

از پنج و شش سالگی بچه ها به آموزگار سپرد میشوند و
 آنان را تا دو سه سال خواندن (عجم جزو) بیاموزد
 آنگاه پنج (المحمد) بدیش میدهد و سه سال
 نیز در خواندن آن از زندگیش تباہ میگرد و زیرا که
 تا آنگاه چیزی یاد نگرفته است پس از آن سخاوتمندان
 (قرآن) و امیدارندش چند سال هم بهمین گونه خوانند
 آن میگرد و آنگاه بچه پانزده و شانزده سالگی رسیده
 و هنوز چیزی نیازموده که سودمند روزگار زندگی
 یا مایه رستگاری رستخیزش باشد زیرا که بیچاره بدست

دیباچه

آنچه خواند سخنان زبان خودش نبود چگونه از آن چیز
تواند آموخت و خواندن اینها آنگاه درست است
که در فارسی خودش بیابان رسیده باشد و نخواهد
تازی بیاموزد -

چون کار دانش آموزی بچه بدانجا کشید اگر پدر و مادر
او نوانند بوند در پرورشش چندان پای میفشارند
که او بتواند چیزی بخواند و بنویسد و اگر بی خبر باشند
نومیدانه او را از دانش آموز گرفته به هنرندس
میپارند تا او از هنری که میدانند او را یاد بدهد
و همان دست بایه بدست آمدن روزی او گردد و
اگر از اشکوب بزرگان باشد ناگزیر به هنر آموزش
او میفرایند و چنانکه باید آثری میکنند تا او هر دو
شود و در کارهای شکر پاکستانی همیار گردد

مجموعه کتابهای
آموزشی و تربیتی

ویاچ

زیرا که در باره او جز این نیستونند کرد

از میان آنها گاه گاهی همچنان بچکه هم پیدا میشود که با آنها
 سنگلاخهای دشوار گزار که در راه دانشش شروبی او
 سامان پذیرفته و یکی از آنها که در نخستین گام افتاد
 القیاست باز بدست یاری هوش رسا و رهبری منش
 دانش ربا چنان کوشش با هویدا بسیار و که خود را
 به بلندترین پایه های دانشمندی میرساند و از دشوار
 فرزانه میگردد مگر در آن گونه نیز اگر نخواهد نامه در دانش
 بنگار و آن نامه در تازی ناب خواهد بود یا در فارسی
 آینه و چون منش او نیز مانند دیگر برادران بومی او
 با آن در ده که گفته شدند خو گرفته بزشتی آن کار بر خور
 مراد ریجا سخن بسیار است و چاره هم جز
 این ندارم که با افسوس بسیار همه را ناکفته گزارم

صفت
 ریاضی
 ریاضی

ویاچ

زیرا که چنین می‌پردازم که اگر همه را هم بکارم بجز از این
در و سر بنایشی نخواهید بخشید.

چون مردم ایران پس از دست یافتن تازیان
کشورشان تاکنون دانش نامه‌های خود را در زبان
فارسی ساده پیزی بنویسند یا نمی‌توانند یا با پایان
دشواری باید انجام دهند.

چاره این کار جز این نیست که فرهنگی نوشته شود از
تازی به فارسی بدانگونه که در برابر هر نوله از تازی
نوله از فارسی ناب باشد تا هرگاه بسختی نیاز آید
که تازی آنرا دانند و فارسیش را ندانند در دم از
آن فریبگ برآرد و بکار برند.

اینرا هم نمیتوان گفت که با اندازه نوله هائیکه در تازی
هستند در فارسی یافت نمیشود زیرا که چنانکه نامه‌ها

همه نوشته‌ها
ازین خواهند هم که در
تازی نوشته‌ها راست نیست که اگر پس
نوله نوشته‌ها

دیباچه

در دیباچه فرهنگ این نامه یاد نموده است چنین نیست
 که همچنین نوله و تازی باشد که برابرش در فارسی
 نباشد باید آتراجست و یافت و اگر یکی چنان افتد که
 یافت نشود باز دشوار نیست میتوان از نو برای آن
 نوله تراشید پیش ازین نیست که باید از روی آینه
 تراشید که برای این کار نهاده اند.

اگر کسی بخواهد فرهنگی بدان سان که گفته شد بنماید
 این یکی را از زیر نگاه اندیشه دور ندارد که بسیار
 از واژه های فارسی در میان مردم تاز چنان بکار برده
 شده اند که گویا در بون از خود ایشان میباشد و در
 بن چنان نیست و گرچه سرتهای هر واژه خودش گواهی
 میدهد که بولش از کجاست مگر باز چنان واژه ها هم
 هستند که در شراد فارسی میباشد و از رگزر چندی

ویجاچه

(که یکی از آنها خود امیرش زبان تازی است بافاری
 پیدا کردن نژادشان چندان آسان نیست و براس
 آنکه بدست یاری کاوش و سراغ برنج آنها پی بتوان بر
 داشتن دانش چندی درکار است که یکی از آنها
 دانش داستان است و یکی دانش فرهنگ است
 که بون هر واژه را از پوسه خودش بشناسند چه اگر
 از گردنیها همچون زدن و خوردن و رفتن و آمدن و
 اینها نباشد یا نامی خواهد بود برای آنچه در دستگاه
 است فرزند است یا برای اقرارگونه یا چیزهای دیگر
 که بستگی به هنر دارند و هر یک از اینها باشد یا هر
 همان دانشها که گفته شدند بوشش شناخته میشود چنانکه
 نام (آدم) که برای مردمی گونه نهاده شده است و آن
 در دستگاه نخستین فرزند است که جانور باشد هم

ویباچه

در تازی است و هم در فارسی و ما میخوانیم بدانیم که آن
 در تازو زاوه کدام یک ازین دو زبان است پس
 تخت آنرا بپوسته خودش می آزماتیم اگر شناخته نشد
 خودش میکنیم و چون ازین کار دانسته میشود که آن
 آمیخته است از آه دوم دیگر هیچ چیز در کار نیست چه
 جز اینکه آن هر دو وات فارسی ناب میباشد چم
 آیینی آنها نیز بگونه ایست که برای مردم که زندگی شان
 به آبی و دمی بند است بهتر از آن راست نیاید و اگر
 در تازی نیز این نام بر آن مرد نهاده شده که پدر مردم
 است با اینکه بگونه جدائی میان چهاشان پیدا میشود
 باز باید دانست که آن فارسی است
 همچنین اگر نام گیاهی یا نهالی باشد که در دستگاه دین
 فرزند است که رستی باشد و در فرهنگ تازیان و فارسیان

در تازیان و فارسیان

چم آیینی

پدر مردم

دین

ویاچ

هر دو بيك چم آمده باشد و میخواهند بدانند که از کدام يك
 است تخت بايد هویدا سازند که آن گیاه یا آن درخت
 در کدام خاک پیدا میشود اگر در هر دو خاک پیدا میشود
 کدام خورو و در کدام بستانی است اگر در یکی خوروست
 آشکار است که آن نام از آن آن زبان است
 که در آن بوم گفته میشود که آن گیاه یا آن درخت در
 آنجا خورو برسیاید و آن دیگر ازین آن نام را گرفته است
 یا خود تخم آن و بچه آن درخت را از آنجا برده است
 و اگر در هر دو خاک خوروست باید از دانش گیاه شناس
 و داروسازی و اینها پی برد و دانست که کدام يك
 در گیتی زودتر بدیده دانش مردم پدید گشته و از
 همان بهمین گونه یاد شد گواهی داد که بون آن نام از
 کدام زبان است -

ویاچه

عربی
مصری

نیز اگر نامی باشد که نامیده اش از دستگاه سومین
فرزند بود که بستنی باشد آنرا تیر بهان سان میستون
شناخت چنانکه فیروزه و سنگ سفید که مرمر هم
میگویندش پس از آنکه کاشان همین در آذربایجان
و یزد و خراسان باشد که همه از خاک ایرانند اگر تازیان
آنرا مرمر و فیروزج هم گویند پیدا است که از فارسی
گرفته اند.

بهین روش باهر واژه که در هر دو زبان بیک چشم یا باند
جدائی در آمده است باید رفتار نمود

اینرا تیر نباید فراموش کرد که بسیاری از واژه ها و سخن ها
هستند که از پیرومی بتازی نمی مانند و آمیختن به فارسی
بودن شان گواه است و همه به فرهنگهای تازه شده
اند همچون باری که نام خدای بزرگ است دیگرستان

عربی
مصری
عربی
مصری

ویاچ

تاج . توأم . تارح . تنور تله (که تیکه هم میگویندش) دیگر
 خیر . تخم . درهم . دینار . دقتر . دبیر . دین . دولت
 زمان . سرمد . فردوس . کتر . کوزه . مرهم . میدان
 و بسیاری دیگر مانند اینها که همه دست به ریختنشان
 تازی شده اند و اینها یخز آنها هستند که به اندک جزائی
 آنها را بنام (معرب) تازی کرده اند که شماره آنها را خدا میداند
 من اگر میدانشتم که برادران بومی من هم
 آماده این خواهند شد که پس از این بجز در فارسی ساده
 چیزی ننویسند با آنکه از بسیاری کار و درازناتی روزگار
 در یک جانشستن و شب و روز کار کردن اکنون دل
 و مغز توانائی چنانکه داشتم ندارم باز گم می بستم که بسیار
 خدا آنچهان فریبگی که گفتم فراهم کنم مگر ازین میترسم که
 برهنائی که در آن کار میکشتم برایگان بروند زیرا که

خوان از تازی نوشتن

ویباچه

از نوشتن آن جز آنکه گفتم خواهمش دیگری ندارم
 شگفتی نامه نگار ازین نیست که تازیان این همه
 سخنان فارسی را بفرهنگ خود در آورده اند
 زیرا که آن گروه تنها این کار را با ایران نکرده اند
 با همگی کشوران همسایه خود کرده اند و از هر کشور
 که پای شکرشان در آن رسید یا پاتابه سوداگران و
 جهانگردان در آن کشاده شد از سخنان آنچه
 شنیدند که داشتند بزبان خود در آورده چنانکه اگر سخنان
 و واژه های فارسی و رومی و یونانی و یکد و زبان دیگر
 که برکناره های خاوری افریک گفته میشوند از فرهنگ
 تازی برون کشند بیش از چند لوله بجا نخواهد ماند که
 آنها هم بونشان سریانی است -
 شگفتی نامه نگار درین است که چرا خداوندان

دیباچه

زبان فارسی خود را زبونی ایشان در آرد و سستیها نموده زیر
 بار ناگزیری پیوده در مانده اند و چرا تاریخ را همین براسی
 اینکه تازیان مورخ را بجای داستان نگار آورده اند تن
 بتازی بودنش در داده اند چه بن بودی که مورخ از آن
 ساخته تواند شد از روی و اخوان خود تازیان و رخ است
 و بس و (ورخ) در فرینگ تازی بجم سست و نرم
 و هر چیز است که مثل و آبی باشد و نیز بجم گیاهی است
 که از آن داروی چشم میازند و برگزیده چنان چمی ندارد
 که کتندة خود را داستان نویس تواند ساخت -
 زمان که در فارسی بجم هر چیز است که بالای زمین در
 گردش است و از آنها هنگام شناخته میشود تازی
 چگونه شد و اگر آن در راستی تازی باشد زمین چگونه
 فارسی تواند بود -

این بجز در مورخ
 و اخوان را بجم

ویاچ

آنچه نامه نگار را بیشتر از اینها بشکفتی در انداخته این است که
از روی کدام آیین باور کند که این زبان شیواترین
همه زبانهای روی زمین است زیرا که نخستین نشانه
شیواتی زبان این است که در آن به آسانی سخن
توان گفت و در بر آوردن بر آهنگی که برآمدگش مثنی
باشد آنگاه وات داشته باشد که ازین رگبزر بسینباز
باشد و از افزایش یا فزونی وات که از چیزهای
یهوده است پاکیزه و آزاد باشد و همه اینها را خدا
بهره زبان فارسی فرموده است نه تازی و دین سخن
از هیچ روی گنجایش سر باززدن نیست و اگر کسی
از نارسائی هوش دست اندیشیه اش بدامن دریاست
آن نزد پروانی نیست چرا که بجز هوشمندان که خود به
ویده پیش می نگرند بی دانشان نیز اگر یکباره کور نباشند

شیواترین

نخستین نشانه

مثنی

سینباز

هوشمندان

ویا حبه

در این کتاب

می بیستند که در الفبای تازی واات با هستند که برای
یک برآمدگاه نشی دوباره و سه باره آمده اند چون
(ص . س . ث) که در راستی برآمدگاه نشی آنها
یک است و برای باز شناختن آنها باید از سر زمین
نشش به بیابانها و در افتاده زبان و دهان را کج و کوچ
کرده آنها را به جنبشهای ناگوار و رانداخت و زشتی
آن ناهنجاری نزد خداوندان هوشش پوشیده نیست
همچنین برای (ع و الف) که یک برآمدگاه
نشی می توانند داشت یک واات بس است و برای
(ت و ط) یک واات بس است و برای (ز و ض)
و (ظ) یک واات بیشتر در کار نیست اگر نخواهند و دهان
را کج و مچ کنند و از نیوی برای آواز چهار برآمدگاه
نشی که کاف فارسی و چ و پ و ژ باشند هیچ

ویساج

وات ندارند و زبان فارسی از مهربانی خدای بی‌همال
نه آن قزونی با را وارونه این کمی با را پس این در
تر دیده میشود که شیوانی یک لخت ویژه زبان فارسی
دانسته گردد و دیگر هیچ زیرا که در باور کردن این از
روی همین تا که نگارشش یافت هیچ روی و شواری پذیرفت

و همین دست مینماید و پس

چشم از آنچه تا اینجا گفته شد پوشیده است انگیزه بسیار
بزرگ کارگر دیگر نیز میباشند که سرمایه سترگ دارند
واژه ها و سخنان فارسی شده اند در زبان و فرهنگ
تازی یکی پیشی فرمانفرمانی ایرانیان است در کشور تازی
و دیگری آنکه چون دانشمندان ایران از آن روی که از
یکهزار و دوسدسال است که دانشنامه های خود را
در تازی نوشته اند درین سخن نیست که خودشان